بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 11/01/94

جلسه 1141

راجع به صغرای قاعده میسور در کلمات مطرح شده که باید صدق کند بر این عمل ناقص که این میسور از آن عمل کامل هست، و فرد میسور از آن عمل کامل است این عمل ناقص، و لذا در فقه مثل مرحوم آقای خوئی علاوه بر مناقشه در کبریی این قاعده در تطبیقات این قاعده هم معمولا مناقشه کردند، در فقه زیاد تطبیق می شود قاعده میسور، مثلا در باب وضوء اگر کسی نمی تواند وضوئی بگیرد که مسحش با آب وضوء باشد، آن قدر هوا گرم است یا این آقا تب شدید دارد که تا دست چپش را می شوید اعضاء وضوء خشک می شود و دیگر امکان مسح رأس ورجلین با بلّه وضوء نیست، برخی گفته اند از باب قاعده میسور با آب جدید مسح می کند با بلّه خارجیه، جواب داده شده کما اینکه در کتاب آقای خوئی هست که آنچه واجب است مسح به بلّه وضوء است، مسح به بلّه خارجیه میسور از آن نیست بلکه فرد مباین با آن هست.

که این اشکال اشکال واردی هست، نباید آن فعلی که ما انجام می دهیم مباین باشد با آن فعل واجب، آنی که واجب است که امسح ببلّة وضوئک رأسک و رجلیک، مثل این می ماند جئنی بغلام زید، ما بگوئیم خوب غلام زید میسور نیست غلام انسان دیگری را می آوریم مثلا غلام عمرو را میآوریم، غلام زید که میسور نیست ذات غلام که میسور است می رویم غلام عمرو را می آوریم، یا مولا گفته جئنی بماء الرمان ما آب انار نداریم برویم آب دوغ بیاوریم، این معنا ندارد اینها مباین هم هستند،بله یک وقت مولا می گوید آب سرد بیاور، این عرفا اگر آب ولرم بیاوریم فرد مباین او نیست، بلکه فاقد وصف اوست، اما در مثال مسح به بلّه وضوء واجب مسح به بلّه وضوء است، مسح به بلّه خارجیة مباین با اوست، پس مسح به بلّه خارجیه فرد میسور از مسح به بلّه وضوء نیست بلکه مباین با اوست.

یا مثلا برخی از فقهاء در نماز گفته اند که اگر شما متمکن از رکوع وسجود نیستید باید بایستید ایمائا رکوع وسجود بکنید مشکلی نیست، اما هنگام ایماء به رکوع وسجود به قدر ممکن خم بشوید،هر چه می توانید نزدیک بشوید به حال رکوع وحال سجود، ولو عرفا رکوع نباشد سجود نباشد، لقاعدة المیسور، اشکال کرده اند و اشکال وارد هم هست که وقتی که عرفا به این انحناء ما رکوع صدق نکند سجود صدق نمی کند این انحناء میسور از سجود نیست، بلکه عنوانی است مباین با سجود، عنوانی است مباین با رکوع، و لذا ما در فقه ملتزم می شویم خلافا للمشهور که اگر شخصی متمکن نیست از این که به نحوی خم بشود که عرف بگوید سجود کرد بر زمین اصلا وظیفه اش ایماء الی السجود است، اینکه صندلی های مخصوصی می گذارند در مساجد و افرادی که عاجزند از سجود اختیاری به شکل سجده روی آن خودشان را قرار می دهند این سجود نیست، اصلا این واجب نیست، کدام عرف این را می گوید بر زمین افتاد، این که عنوان سجود نیست، بلکه یک عنوان مباینی است، اگر هويّ الی السجود یا هويّ الی الرکوع واجب بود در نماز این میسور از هويّ الی الرکوع ومیسور از هويّ الی السجود بود، ولی واجب در نماز ارکع و اسجد است، این شبیه این می ماند که مولا به ما گفت برو در حرم زیارتنامه بخوان، حرم نمی توانیم برویم، می توانیم در خانه زیارتنامه بخوانیم، می توانیم فلکه صفائیه زیارتنامه بخوانیم، بگویند المیسور لایسقط بالمعسور، چه ربطی دارد، مگر حضور در فلکه صفائیه میسور از حضور در حرم است، اگر بخواهیم تصحیح کنیم این نمازهائی را که بر این صندلی ها خوانده شود باید بگوئیم این مصداق ایماء الی الرکوع است و مصداق ایماء الی السجود است، این یک نوع سجود ایمائی است، روایت می گوید یؤمي الی السجود، ایماء بکند به سجود، خوب آقای سیستانی فرمودند اشکالی ندارد ولو واجب نیست این کار اما این مصداقی از مصادیق ایماء الی السجود است، ولی رعایت شرطیت قیام در نماز بشود، یعنی اگر حداقل در حال تکبیرة الاحرام می تواند بایستد باید این مقدار را بایستد و ادامه اش را هم اگر می تواند بایستد باید بایستد، خوب در حال سجود وظیفه اش چون سجود نمی تواند بکند وظیفه اش ایماء الی السجود است، حالا اشکال ندارد بگوئیم یصلی قائما مومیا الی السجود این لازم نیست در حال ایماء الی السجود قائم باشد، این عرف استظهار نمی کند که در حال ایماء الی السجود باید قائم باشیم، که حرف درستی است، این می نشیند و ایماء الی السجود می کند، به این عنوان می توانیم تصحیح کنیم این نماز را، والا اینکه سجود نیست و قطعا واجب نیست این کار، عرض کردم برای تصحیح این نماز هم نیاز داریم به این مطلب که این یک نوع ایماء الی السجود است ودر ایماء الی السجود شرط نیست یصلی قائما مومیا الی السجود، که در حال قیام باید ایماء کند، این را ما از روایت استظهار نکنیم، و الا اگر این را استظهار کنیم همه این نمازها باطل می شود.

پس این مطلب درست است که باید آنی که می خواهیم قاعده میسور را بر او منطبق کنیم مباین با آن واجب عرفا نباشد، بلکه بعض او باشد، و لذا این تطبیقات در فقه خیلی هایش محل اشکال می شود.

ضمنا این را هم توجه بکنید، اگر شارع خودش بدل قرار داده باشد مثلا در وضوء شارع می گوید کسی که متمکن از وضوء نیست تیمم کند، شما می گوئید که آقا قیری چسبیده است به غیر مواضع تیمم، یا اینهائی که بیمارند سوزن سرم وصل می کنند به بدنشان ثابت که نمی توانند آن موضع را بشویند، وظیفه چیست؟ ظاهر آیه این است که متمکن از وضوء نیستید تیمم کنید، شارع خودش بدل قرار داد لذا دیگر نوبت به قاعده میسور نمی رسد.

پس قاعده میسور دو تا شرط دارد، یکی اینکه عرفا این فعل اضطراری عمل مباین نباشد با آن فعل واجب بلکه جزءی از آن باشد، دوم اینکه شارع در فرض عجز از آن واجب بدل اضطراری تعیین نکرده باشد، وقتی شارع بدل اضطراری تعیین کرد نوبت به این نمی رسد که ما اجتهاد در مقابل نص بکنیم و قاعده میسور تطبیق کنیم، اطلاق دلیل مثلا می گوید من لایجد الماء یتیمم، ظاهرش این است که من لایجد الماء الکافی للوضوء خوب این دلیل می گوید باید تیمم کند، بگوئیم این آقا به اندازه معظم افعال وضوء آب دارد پس قاعده میسور می گوید وضوء ناقص بگیرد، نخیر، دلیل می گوید یتیمم، این دو شرط هست در تطبیق قاعده میسور، و لذا خیلی از موارد می بنید یکی از این دو شرط مفقود است، یا عرفا عمل مباین است با آن عمل واجب، یا دلیل خاص داریم بدل تعیین کرده برای واجب، باید آن بدل را انجام بدهیم.

شما می بینید در فقه برخی گفته اند واجب است صلات عند المقام ولی اگر ممکن نبود نماز عند المقام که نمی گذاشتند نزد مقام نماز طواف بخوانیم یراعی الاقرب فالاقرب، در بیست متری مقام که می توانی نماز بخوانی نرو سی متری مقام، بلکه در همان بیست متری نماز بخوان لقاعدة المیسور، خوب این درست نیست، آنی که واجب بود صلات طواف عند المقام بود، ما عاجز شدیم، دلیل هم می گوید حالا نماز بخوانید خلف مقام ولو عند المقام نباشد، هم شرط اول مفقود است دیگر نماز بیست متری مقام یا سی متری مقام فرق نمی کند در اینکه هیچکدام صلاة طواف عند المقام نیست، بله دلیل هست که نماز طواف باید در مسجد الحرام باشد عند التمکن، اما اینکه بیست متری مقام باشد یا سی متری، دیگر آب که از سر گذشت صلات عند المقام صدق نکرد، دلیل نداریم که باید الاقرب فالاقرب را مراعات کنیم، دیگر عند نیست لیس بعند است، لیس بعند مباین با عند است، و شرط دوم را هم ندارد چون دلیل گفت در فرض عجز از صلاة عند المقام نماز بخوانید خلف المقام، خوب این نماز خلف المقام است ولو سی متری مقام.

یک شرط سومی هم بعضی اضافه کرده اند که گفته اند باید عمل ناقص مشتمل بر معظم اجزاء باشد تا صدق کند این فرد ناقصِ طبیعت است و فرد میسور هست، اگر میّتی غسل داده نشده اعضائش را تشریح کرده اند دستش فقط مانده است اینجا و بقیه را بردند، بحث است که آیا واجب است تغسیل و تکفین این دست میت، بعضی ها شاید مشهور همین است که واجب است، یک دلیلشان استصحاب است و یک دلیلشان قاعده میسور است، خوب این اشکال مطرح می شود که آقا شستن دست میت این یک جزء از میت است، این فرد غسل المیت نیست، غسل ید المیت غسل المیت نیست، فردی از غسل میت نیست، المیسور یعنی الفرد المیسور من الطبیعة لایسقط وجوبه بالفرد المعسور، این فردی از طبیعت غسل المیت نیست، ولذا گفته شده که باید آن میسور مشتمل بر معظم اجزاء واجب باشد تا صدق کند این فرد میسور از طبیعت است، و الا یک واجبی که ده جزء داشت، نه جزءش را عاجز بشویم یک جزءش را قادر بشویم این که دیگر فرد ناقص طبیعت نیست.

اقول: این شرط اگر برگردد به همان شرط اول که می گفت عرفا عمل اجنبی و مباین با واجب نباشد، والا مصداق عمل به بعض واجب نیست، ما قبول داریم این شرط را، بله شستن دست میت عرفا اگر بگویند عمل مباین با شستن میت هست، عنوان غسل المیت با عنوان غسل ید المیت دو عنوان مباین هستند، اگر این جوری بود خوب بر می گردد به شرط اول، ولی ظاهرا اینطور نیست، جزء وکل هستند نه مباین، حالا که جزء و کلّ هستند به چه دلیل شرط می کنید در قاعده میسور که حتما عرف صادق بداند فرد ناقص از طبیعت باشد، مگر گفت الفرد المیسور من الطبیعة لایسقط بالمعسور، بلکه گفت المیسور لایسقط بالمعسور، صدق می کند بر همین یک جزء از ده جزء واجب جزءِ میسور، بالاخره شستن دست میت واجب بود در ضمن شستن میت.

{جواب سؤال: ببینید من روی این مثال اصرار ندارم که بگویم عرفا مباین نیست جزء و کلّند، چون این مناقشه در مثال می شود و فرع فقهی می شود، مثال واضحی بزنم، مولا واجب کرد ده فعل را با هم به عنوان واجب ارتباطی، مثلا نماز را واجب کرد، من عاجزم از همه اعضاء نماز غیر از الله اکبر آن، می گویند نه این دیگر نماز نیست فرد ناقص از نماز نیست که قاعده میسور بر آن صادق باشد، ما به این اشکال داریم، ما می گوئیم کجای قاعده میسور نوشته "فرد ناقص از طبیعت"، بلکه یعنی جزء الطبیعة، صدق می کند بر این الله اکبر المیسور، مباین نیست بلکه جزءی از واجب است، یا ما لایدرک کله لایترک کله کجایش دارد آنی که اتیان می کنیم باید فرد ناقص از طبیعت باشد، یعنی عرفا اسم طبیعت بر او صادق باشد منتهی بگویند طبیعت ناقصه نماز ناقص یا غسل میت ناقص، نه، همچه شرطی را از کجا می گذارید؟ بلکه رابطه شان رابطه جزء وکل باشد که دیگر مباین هم نشوند قاعده میسور منطبق است اگر کبری را در قاعده میسور بپذیریم بر این جزء الواجب، ولو این جزء آن قدر کم هست یک جزء از ده جزء واجب است بقیه همه متعذر هستند، صدق نمی کند طبیعت ناقصه و الفرد الناقص من الطبیعة، ولی در قاعده میسور کجایش آمده که مراد از میسور فرد ناقص از طبیعت است، ما لایدرک کله لایترک کله، یا اذا امرتکم بشیء فأتوا منه أی ببعضه بمقدار ما استطعتم، یا المیسور لایسقط بالمعسور کجا دارد الفرد المیسور من الطبیعة لایسقط بالمعسور، این قید ها را برای چی بزنیم}.

{جواب سؤال: ما مثال وضوء که زدیم برای این بود که بحث این بود که بعضی می گفتند آب ریختن روی قیر فرد میسور از آب ریختن روی دست است، این را اشکال کردیم، اما اکتفاء به غسل غیر موضع قیر آن بحث دیگری است که ما می گفتیم چون عرفا تحصیل طهارت واجب است در وضوء، و تحصیل طهارت عنوان بسیط است، و حالا که نمی تواند تحصیل طهارت کنید چون به دستتان قیر چسبیده بقیه اعضاء را بشوئید این جزءی از تحصیل طهارت نیست، جزءی از وضوء هست، ولی وضوء به عنوان تحصیل طهارت واجب شده، ما اینجور می گفتیم خیلی روی آن مطلب اصرار نداریم، شرط دوم قطعا در این مثال مفقود است در این مثال وضوء، چون شارع بدل قرار داده است، فرموده اگر آب ندارید وضوء بگیرید یعنی اگر متمکن از وضوء اختیاری نیستید فتیمموا، خود شارع بدل تعیین کرده است لذا دیگر نوبت به این حرفها نمی رسد}.

{جواب سؤال: وقتی شارع گفت کسی که متمکن از وضوء نیست تیمم کند خوب بدل تعیین کرد، و اخص است، اطلاق آیه شریفه می گوید ولو عاجزید از وضوء کامل و قادر بر وضوء ناقص هستید در این فرضی که قیر چسبیده بر دستتان نمی توانید بر طرف کنید تیمم کنید، اطلاق آیه مقدم است بر اطلاق قاعده میسور.

این راجع به بحث گذشته، که خلاصه این بحث این است که ما دو شرط در تطبیق کبریی قاعده میسور لازم می دانیم، یکی اینکه عرفا عملی که انجام بدهیم جزءی از واجب باشد نه مباین با آن عرفا، دوم اینکه دلیل شرعی در فرض عجز از واجب تعیین بدل نکرده باشد، و الا اطلاق تعیین بدل محکّم هست.

### الشک فی الزیادة

بحث ما در این بود که اگر ما شک کنیم مثلا در نماز زیاده در نماز مبطل نماز هست یا نیست می شود دوران الامر بین الاقل و الاکثر الارتباطی، نمی دانیم امر شدیم به نماز لابشرط از زیاده یا امر شدیم به نماز بشرط لا از زیاده، خوب برائت جاری می کنیم از وجوب نماز به شرط عدم زیاده، این بحث اجمالا مشکلی ندارد، اما مطالبی هست در ضمن این بحث که آن مطالب منشأ شده که علماء در این رابطه بحث مستقلی را باز کنند.

مطلب اول: این است که مقوّم صدق زیاده چیست؟

مرحوم آخوند فرموده: اگر شارع جزء واجب را مثل رکوع را لابشرط اخذ کند نسبت به رکوع دوم، امر کرده است به نماز با رکوع خوب لابشرط است این جزء نسبت به اتیان به فرد دوم، اینجا اگر ما در این رکعت دو رکوع بکنیم صدق می کند زاد فی صلاته رکوعا، حالا یک وقت این مرکب به شرط لا هست از زیاده رکوع، خوب این رکوع می شود مبطل، ویک وقت مرکب لابشرط از زیاده رکوع است دیگر این رکوع زیاده مبطل نیست.

ولی صدق زیاده رکوع مثلا مشروط به این است که آن جزء واجب که رکوع هست بشرط لا نباشد، خود آن جزء مثلا خود آن رکوع واجب نباید بشرط لا باشد نسبت به این رکوع زائد، نماز بشرط لا باشد اشکال ندارد اما رکوع واجب نماز اگر بشرط لا بشود از رکوع زائد اینجا کسی که دو رکوع بجا می آورد در نماز این زیاده نکرده در نماز، چون این نقیصه است نه زیاده، کسی که به او گفته اند صلّ مع رکوع واحد لا اکثر خوب جزء نماز شد رکوع واحد و رکوع به شرط وحدت، کسی که دو رکوع بکند در نماز جزء این نماز را که رکوع به شرط وحدت است را نیاورده، این می شود نقیصه، زیاده نمی شود، پس باید آن جزء الواجب رکوع به شرط وحدت نباشد بلکه ذات رکوع باشد، آن وقت صدق می کند اگر رکوع دوم آوردید زدت فی صلاتک رکوعا، حالا این نماز به عنوان مرکب لابشرط باشد از زیاده رکوع یا بشرط لا باشد آن دیگر در صدق زیاده تاثیری ندارد.

این اشکال مرحوم صاحب کفایه منشأ شده که بعضی ها توسعه بدهند در اشکال، بگویند آقا اصلا زیاده در رکوع مثلا هیچ کجا صادق نیست، ما اول باید مصداق درست کنیم در زیاده در کوع مثلا بعد برویم راجع به حکمش بررسی کنیم، اگر رکوع به شرط وحدت است خود شما می گوئید که رکوع دوم که بیاوریم می شود نقیصه جزء، اگر رکوع به شرط وحدت نیست یعنی جامع رکوع واجب است لابشرط الوحدة، خوب دیگر دو تا رکوع هم رکوع است، مثل اینکه مولی به عبدش بگوید إبنِ بیتا له غرفة واحدة، خوب اگر این دو غرفة بسازد این نقیصه است، زیرا که غرفه واحده مشروط به وحدت جزء بیت بود نه دو تا اتاق تو در تو، اگر هم گفته إبنِ بیتا نگفته یشتمل علی غرفة بشرط الوحدة اینجا دو تا غرفه هم بسازد هر دو غرفه مصداق بیت است، صدق نمی کند زاد غرفة، بلکه ده تا اتاق هم بسازد بنی بیتا.

توسعة الاشکال:

و لذا توسعه در اشکال داده شده، گفته شده که آنی که صاحب کفایه می گفت که رکوع به شرط وحدت اگر باشد دیگر در اینجا صدق زیاده نمی کند چون دو تا رکوع بکنی دیگر رکوع به شرط وحدت نکردی، این حرف درستی است، و اگر هم بگویند صل مع الرکوع خوب ده تا رکوع هم بکنیم همه اینها مصداق رکوع است، مثل إبنِ بیتا له غرف، ده تا اتاق هم بسازیم مصداق همین بناء بیت است زیاده صدق نمی کند و زاد فی البیت غرفةً نیست، چون بشرط لا نبود.

در جواب این اشکال مرحوم آقای خوئی فرموده است که اولا: چرا شما فقط دو فرض را مطرح کردید، یک فرض این بود که رکوع به شرط لای از اکثر جزء باشد، فرض دوم این است که جامع بین رکوع واحد و رکوع متعدد جزء باشد، یعنی اگر یک رکوع بکنی یک رکوع جزء است دو رکوع بکنی دو رکوع جزء است و هکذا، مثل همان إبنِ بیتا، یا تکلم بکلمة که اگر شما یک کلمة دو حرفی بگوئی کلمة است و اگر کلمه ده حرفی هم بگوئی کلمةٍ است، چرا فقط این دو فرض را مطرح می کنید، غیر از رکوع به شرط وحدت یعنی بشرط لاء از تعدد و رکوع جامع بین واحد و متعدد یک فرض سومی هم هست، و آن این است که جزء نماز اول وجود الرکوع باشد، اول الوجود رکوع جزء نماز است، رکوع دوم جزء نماز نیست چون مصداق اول رکوعٍ نیست، در این صورت اگر رکوع دوم را بجا بیاورید صدق می کند زاد فی صلاته رکوعا، چون شارع گفته بود آنی که جزء نماز است اول وجود الرکوع است نه رکوع به شرط الوحدة که اگر دو رکوع بجا بیاورید بشود فاقد رکوع معتبر، و نه جامع رکوعِ صادق بر یک رکوع و چند رکوع تا اگر چند رکوع بجا بیاورید همه آنها مصداق رکوع بشود که جزء نماز است، بلکه آنی که جزء نماز است اول وجود الرکوع هست، خوب در این صورت اگر شما دو رکوع بیاورید زیاده صدق می کند، آن رکوع دوم دیگر مصداق جزء الواجب نیست، چون جزء الواجب اول وجود الرکوع بود، این رکوع دوم ضم الحجر فی جنب الانسان است.

{جواب سؤال: بحث در زاد فی صلاته رکوعا است، این را می خواهیم دنبال کنیم، مستشکل می گفت اگر رکوع واجب در نماز به شرط وحدت است و شما دو رکوع بجا بیاورید لم تزد فی الصلاة رکوعا بل نقصتَ من صلاتک الرکوع الواجب، چون رکوع واجب رکوع واحد بود و شما رکوع واحد بجا نیاوردید، مستشکل این را می گفت، و ادامه می داد اگر هم جزء الواجب جامع رکوع است که بر یک رکوع و چند رکوع صادق است باز اگر شما چند رکوع بجا بیاورید لم تزد فی صلاتک رکوعا، مثل آن مولائی می شود که به عبدش گفت إبن بیتا، عبد اینجا گفته رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة، حالا خدا بیاید بیتی بسازد مشتمل بر ده اتاق، بگوید خدایا زدت فی هذا البیت! خدا می گوید بیت بیت است یک اتاق خواب داشته باشد بیت است ده اتاق خواب هم داشته باشد بیت است، مستشکل این را می گفت، می گفت اگر رکوع به شرط وحدت جزء است دو تا رکوع بکنی فاقد رکوع معتبر است این نماز و نقیصه است، و اگر جزء واجب جامع رکوع است که صادق است بر یکی و چندتا باز هم زاد فی صلاته رکوعا صدق نمی کند.

آقای خوئی در جواب اول گفتند جزء الواجب اول وجود الرکوع است، رکوع دومی ضم الحجر فی جنب الانسان است، و لذا وقتی دومی را آوردی صدق می کند زدت فی صلاتک رکوعا}.

جواب دوم و سوم باشد روز شنبه ان شاء الله، الحمدلله رب العالمین.